

قواعد تفسیر در سخنان معصومین

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۲/۱ تاریخ پذیرش: ۹۳/۱/۱۰

دکتر جمال فرزندوحی؛ عضو هیئت علمی دانشگاه رازی
بیژن جوانمرد؛ دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه رازی
احمد قادریان؛ دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه رازی

چکیده

هر علمی، قواعد و اصولی دارد. رعایت آن قوانین و اصول، از مهمترین امور به شمار می‌رود. در علم تفسیر قرآن برای درک صحیح و نزدیک به واقع از کلام الهی، اصول و قواعدی لازم است. قواعد تفسیر، مجموعه ضوابط کلی ای را در بر می‌گیرد که مفسر با رعایت آنها، به تفسیر قرآن می‌پردازد. توجه به انواع قرائن کلام، در نظر گرفتن قواعد ادبی، مبنی بودن علم و علمی و ... از جمله قواعد تفسیر است.

در این مقاله، اصول و قوانین تفسیر، از دیدگاه روایات منسوب به معصومین ارائه می‌شود. از این رو ابتدا به ذکر هر قاعده، مبادرت شده و در پایان، روایات و احادیثی، مرتبط به آن قاعده یا به صراحت و یا به نحو تلویحی عرضه خواهد شد.

کلید واژه‌ها: قواعد تفسیر، حدیث تقلین، مفسر، تفسیر اهل البیت.

هردانشی به ضوابط و قوانین خاص خود وابسته است و به متخصص مربوط به خود نیازمند است. از این رو برای فهم صحیح و به واقع نزدیک آیات و سور، بر مفسر لازم است که اصول و قواعدی که در ورای آنها، فهم صحیح را القا می‌نماید، فراگیرد و برای دریافت آن به مصدر و منبع تفسیر قرآن، مراجعه کند.

طبق حدیث ثقلین که مقتضای تلازم و جدایی ناپذیر کتاب و عترت است و براساس آیه ۳۲ فاطر: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ امام رضا علیه السلام فرمودند: مراد خداوند، عتره طاهره بوده است، وارثان قرآن اهل بیت علیهم السلام اند، به همین خاطر، شخصی که طالب فهم صحیح آیات است، باید به سخنان معصومین در تفسیر رجوع نماید. نوشتار حاضر، اصول و قواعد تفسیر را از دیدگاه روایات منسوب به اهل بیت علیهم السلام بررسی می‌نماید.

۱. مفاهیم

۱-۱. تفسیر

تفسیر از واژه (فسر) به معنای روشن کردن و آشکار ساختن است^۱ و هم معنی با «سفر» به معنی پرده برداری و کشف مراد و مقصود گوینده و در مورد قرآن، به معنی توضیح مراد خداوند از آیات قرآن و یا بیان معانی آیات قرآن و کشف مقصود و مضمون آنهاست.^۲

تفسیر در اصطلاح مفسران عبارت است از زدودن ابهام از لفظ مشکل و دشوار که در انتقال معانی مورد نظر، نارسا و دچار اشکال است.^۳ علامه طباطبایی می‌گوید: هویبان معانی الآیات القرآنیة و الکشف عن مقاصدها و مدالیلها. تفسیریان معانی آیات قرآنی و روشن کردن مقصود و مدلول آنها است.^۴

۱-۲. قواعد تفسیر

۱-۲-۱. قواعد

قواعد جمع قاعده است و قاعده در اصطلاح قانون و ضابطه است. قاعده یک امر کلی است که تمام جزئیات خود را شامل می‌شود.^۵ مراد از قواعد تفسیر، راه کارهای کلی است که در وضعیت‌های خاص مورد عمل قرار می‌گیرد. به بیان روشن‌تر در مواردی که مفسر در مراجعه به اصول تفسیر، بر سر دو راهی یا چند راهی می‌ماند و به صحت هیچ کدام یقین ندارد قواعدی وجود دارد، که گزینش یکی از آنها راه را برای او معین یا مرجح می‌سازد. درجایی که لفظ دارای دو معنای حقیقی و مجازی است و امکان تفسیر متن به هر یک از آن دو وجود دارد در صورتی که قرینه‌ای در اثبات معنای مجازی وجود نداشته باشد، قاعده اصله الحقیقه اجرا می‌شود.^۶

۱-۳. حدیث

جمع آن احادیث و حَدِثَانِ و حَدِثَانِ به معنی خیر، سخن، روایت است.^۷ حَدَّثَ، یَحَدِّثُ تحدیثاً عن فلان: از فلانی روایت کرد. سخن را از او نقل کرد.^۸ حدیث در اصطلاح، کلامی است که حاکی از قول یا فعل یا تقریر معصوم باشد.^۹ حدیث، همان اخبار است که سپس به وسیله این لفظ، (قول) یا (فعل) یا (تقریر) را که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده می‌شود، نامگذاری کردند.^{۱۰}

۲. اهمیت قواعد تفسیر

وجود مناهج مختلف در امر تفسیر و لغزش مفسرین، مویذ این است که هر کس بخواهد به مراد خدای تعالی، نائل آید؛ باید یک سری قواعد متقنی را بر مبنای بدیهیات عقلی و مسلمات شرعی، جهت امر تفسیر در نظر بگیرد. این امر موجب می‌شود، شیوه تفسیری او بی اساس نباشد و هم در موارد اختلاف، گزینش او بدون ملاک و گزاف نباشد و نیز با رعایت آن قواعد، اشتباهات وی در فهم آیات قرآن تنزل یابد.^{۱۱}

نسبت این قواعد با تفسیر، مانند نسبت علم منطق با اندیشه و استدلال و نسبت اصول فقه با علم فقه است. همان طور که رعایت قواعد علم منطق، از خطای در استدلال جلوگیری می‌کند و اصول فقه، فقیه را در استنباطات فقهی کمک می‌نماید، رعایت این اصول نیز، مفسر را در تفسیر آیات یاری نموده و از اشتباهات باز می‌دارد.

۳. قواعد تفسیر در روایات معصومین علیهم السلام

۳-۱. در نظر گرفتن قواعد ادبیات عرب

منظور از قواعد ادبیات عرب علم لغت، صرف و نحو، اشتقاق، معانی، بیان و بدیع است که هر کدام از این دانش‌ها، تأثیر به‌سزایی در فهم آیات قرآن دارند؛ چرا که طبق آیه دو سوره یوسف، قرآن به زبان عربی نازل شده است و بر مفسر لازم است که از این علوم غفلت نورد.^{۱۲}

علم لغت به این خاطر لازم است که شرح مفردات الفاظ و مدلولات آنها از لحاظ وضع با آن شناخته می‌شود. از مجاهد نقل است: برای کسی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، حلال نیست اگر به لغات عرب آگاه نیست؛ درباره قرآن، سخن بگوید.

علم نحو علمی است که از حالات اواخر کلمات بعد از ترکیب آنها و از جایگاه مفردات در جمله و ساختن جمله از مفردات، بر مقتضای کلام عربی صحیح، بحث می‌کند.^{۱۳} اهمیت این علم از آن جهت است که بر اثر تغییر و اختلاف اعراب، معنی تغییر می‌کند.^{۱۴}

عن زرارة قال قلت لأبي جعفر [عليه السلام] ألا تخبرني من أين علمت وقلت ان المسح ببعض الرأس وبعض الرجلين؟ فضحك ثم قال: يا زرارة قال صلى الله عليه وآله و نزل به الكتاب من الله لان الله عزوجل يقول: ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾ فعرنا ان الوجه كله ينبغي ان يغسل. ثم قال: وايدىكم الى المرافق ثم فصل بين الكلامين فقال: ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ﴾ فعرنا حين قال: برؤسكم ان المسح ببعض الراس لمكان الباء؛ زراره می‌گوید از امام باقر علیه السلام سوال کردم آیا به من خبر نمی‌دهید از کجا دانستید و فرمودید که در وضو، بخشی از سر و دو پا را باید مسح کرد؟ آن حضرت

خندید، سپس فرمود: ای زراره هم پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده وهم از کتاب خدا فرو آمده است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: صورت‌هایتان را بشوید. از این جمله دریافتیم که تمام صورت باید شسته شود. سپس فرمود: دستها تا آرنج. سپس از آن کلام پیشین سخن بعد را جدا ساخت و فرمود: ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ﴾ دریافتیم که به دلیل وجود حرف «باء» مسح باید قسمتی از سر مراد باشد.^{۱۵}

امام برای اثبات وجوب شستن تمام صورت به اطلاق وجوه استدلال کرده و برای مسح بعضی از سر به (باء) در برؤسکم؛ زیرا یکی از معانی باء تبعیض است.

علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن أبي عمير عن سليم بن الفراء عن اخبیره عن ابي عبدالله عليه السلام قال اعربوا القرآن فإنه عربي. قرآن را با شیوه عربی بخوانید «با اعراب دریابید» زیرا کلام عرب است.^{۱۶}

علم صرف علمی است که از تحویل کلمه به صورتهای مختلف به حسب معنی مقصود، بحث می‌کند.^{۱۷} به این خاطر که با آن، بناهای کلمات و صیغه‌های آنها شناخته می‌شود در امر تفسیر مهم است.^{۱۸} ابن ابی حاتم از طریق ضحاک از ابن عباس روایت می‌کند که:

كل شيء في القرآن «كاد و أكاد و يكاد» فإنه لا يكون ابداً، هرگاه واژه‌های (کاد، اکاد و یکاد) در قرآن استعمال شده باشد، قطعاً به معنای هرگز و همیشگی نیست.

علم معانی، اصول و قاعده‌هایی است که با آنها حالات هماهنگی سخن عربی با اقتضای حال شناخته می‌شود، به گونه‌ای که سخن با هدف ایراد آن، متناسب گردد.^{۱۹} این علت از آن جهت در امر تفسیر تأثیر دارد که ویژگیهای ترکیب سخن، از لحاظ رسانیدن معنی شناخته می‌شود.^{۲۰}

با فن بیان ویژگی‌های کلام از جهت اختلاف و تغییر معلوم می‌گردد که دلالتش واضح یا مخفی است و با فن بدیع نحوه‌های زیبا سازی سخن شناخته می‌شود، که این سه علم را «علوم بلاغت» می‌نامند و از مهمترین پایه‌های مفسر است؛ چون باید آنچه مقتضای اعجاز است، رعایت کند.^{۲۱}

استفاده از تشبیه و تمثیل که از مسائل علم بیان است در سخنان ائمه اطهار یافت می‌شود. شخص یهودی از حضرت علی پرسید که صورت پروردگار در آیه:

﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (الرحمن: ۲۷) کجا است؟ امام علی فرمود: یا ابن عباس ایتینی بنار و حطب فأضرمها ثم قال یا یهودی این یکون وجه هذه النار؟ فقال لا اقف لها علی وجه قال علی علیه السلام ربی عزوجل علی هذا المثل. ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ حضرت فرمود ای ابن عباس هیزم و آتش برایم بیاور، سپس آن را آتش زد. گفت ای یهودی روی این آتش کجا است؟ گفت روی آن برایم مشخص نیست. امام علیه السلام فرمودند پروردگار من بر این مثل است.^{۲۲}

۳-۲. در نظر گرفتن انواع دلالتها

قرآن به زبانی و در عصری نازل گردید که در آن دوره شیوه‌های گوناگون فصاحت و بلاغت در حد کمال در بین اهل زبان متداول بود.

۳-۲-۱. دلالت مطابقی

این دلالت یعنی مجموع واژه‌های به کار رفته در کلام، به ضمیمه هیأت‌های افرادی و ترکیبی که بر معنای محصل و موضوع له دلالت می‌کنند.^{۲۳}

در آیه: ﴿بَا أُيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (بقره: ۱۸۳) مفهوم آیه همه مخاطبین که بر روزه گرفتن مکلف شده‌اند؛ به همان گونه که برگذشتگان واجب گشت، از مجموع الفاظ به کار رفته در آیه، اراده شده است.

امام حسین علیه السلام فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد: فلا تخوضوا فی القرآن و لا تجادلوا فيه و لا تتكلموا فيه بغير علم.^{۲۴} امام حسین بعد از گفتن بسمله فرمود: در قرآن به باطل و یاوه فروزید و در آن جدال نکنید و در مورد آن بدون آگاهی سخن نگوئید. چنان که معلوم است همه

مخاطبین مکلف هستند که در جدال و صحبت کردن بدون علم و خوض در قرآن پرهیز کنند. مجموع این معانی از مجموع الفاظ به کار رفته در روایت اراده شده است.

۳-۲-۲. دلالت تضمینی

هرگاه قسمتی از معنا از بخشی از جمله برداشت شود و مورد استفاده قرار گیرد؛ دلالت تضمینی نامیده می‌شود.^{۲۵} چنانچه از آیه شش سوره مائده:

﴿وَأْمَسْحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ﴾ استفاده می‌شود مسح بخشی از سر و پا کفایت می‌کند و به عبارت دیگر مجموع کلام حاوی دلالتی است که مطابقی نامیده می‌شود؛ ولی بخشهای کلام هر یک به نکته‌ای اشاره دارد که مقصود متکلم است و آن را دلالت تضمینی گویند.

مسعده ابن صدقه گفت: از حضرت صادق علیه السلام در باره امر به معروف و نهی از منکر سوال کردند که آیا بر همه امت واجب است؟ فرمودند: خیر. به او گفته شد چرا؟ قال انما هو على القوی المطاع العالم بالمعروف من المنکر لا على الضعیف والدلیل علی ذالک قوله تعالی ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (آل عمران: ۱۰۴) ﴿وَمِنْ قَوْمٍ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ (اعراف: ۱۵۹) ولم یقل علی امة موسی ولا علی کل قومه،^{۲۶} فرمود: این کار بر نیرومند فرمانروای آگاه به معروف از منکر واجب است نه بر ناتوان و دلیل بر این کار، کتاب خداوند است که می‌فرماید: در میان شما گروهی باشد که مردم را دعوت به خیر نمایند و همچنین امر به معروف و نهی از منکر کنند. امام فرمودند: این مسئولیت خاص است نه عام. در جای دیگر می‌خوانیم: در میان قوم موسی گروه زیادی بودند که به سوی حق هدایت می‌کردند و به حق دادگری می‌نمودند واضح است دلالت امت بر گروهی، دلالت تضمن است.

۳-۲-۳. دلالت التزامی

هرگاه لفظ بر چیزی دلالت کند که خارج از معنای موضوع له؛ ولی معمولاً با آن ملازم و همراه باشد آن را دلالت التزامی گویند، مانند: آن که گفته شود خانه و اثاث خانه را اراده کند. در این قسم

معنای مستفاد از عقل استفاده می‌شود و تابع وضع واضح نیست و مستند آن ملازمه‌ای است که میان معنای مفهوم و معنای موضوع برقرار می‌شود. این ملازمه عقلانی است؛ نه جعلی و قراردادی.^{۲۷} البته از آنجا که دلالت لفظ بر معنای موضوع له خویش از اقسام معنای دلالت است و دلالت عبارت از بودن شیء است به نحوی که از علم به آن علم به چیز دیگری حاصل شود. مانند: دلالت دود بر آتش و جای پا بر رونده و پدیدگی رنگ بر ترس. به حکم استقراء دلالت بر سه قسم ذکر شده است؛ چنانچه منطقیون اشاره کرده‌اند یعنی دلالت عقلی، دلالت طبعی و دلالت وضعی.^{۲۸}

ابن منذر و ابن ابی حاتم از بعجة بن عبدالله جهنی روایت کرد که مردی از قبیله ما، با زنی که او نیز از جهنه بود؛ ازدواج نمود و آن زن، درست بعد از شش ماه از ازدواجش فرزندی آورد، همسرش نزد عثمان رفت، عثمان دستور داد زن را سنگسار کنند. جریان به علی علیه السلام رسید. نزد عثمان حاضر شد که این چه دستوری است که داده‌ای؟ گفت: او شش ماه زاییده است؛ مگر چنین چیزی ممکن است؟ حضرت فرمود: مگر نشنیده‌ای که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ (احقاف: ۱۵) و از سوی دیگر، مدت شیردادن را دو سال تمام دانسته و فرموده است: ﴿حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ بدین ترتیبی تنها شش ماه می‌ماند.^{۲۹}

در این روایت آیه ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ به ضمیمه ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ در خصوص شش ماه بودن کمترین مدت حمل و امکان سالم متولد شدن کودک، استدلال شده است که از موارد دلالت اشاری است.

و نیز در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است که «رب العالمین»، توحید و تحمید «یکتاپرستی و ستایش کردن خداوند» و اقرار به این نکته است که خدا خالق و مالک است نه غیر

۳-۳. مبنی بودن علم و علمی

باب علم، طریق شناخت قطعی، نسبت به احکام واقعی الهی است و باب علمی، حصول ظن اطمینانی در خصوص احکام واقعی، بر اساس قواعد علمی است، مانند: حجیت خبر واحد.^{۳۱} در تفسیر نمی‌توان بر استحسانهای عقلی، مدارک ظنی و غیر قابل اطمینان استناد نمود و هم چنین نمی‌توان در آن به چیزی که از طریق عقل و یا شرع، حجیت آن ثابت نشده اعتماد کرد؛ زیرا پیروی و استناد به ظن و گمان مورد نهی شرعی است و اسناد و نسبت دادن چیزی به خدای متعال بدون دانش حرام و ممنوع است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...﴾ (اسرا: ۳۶) بنابراین در فهم قرآن، باید تنها بر مدارک صحیح و قطعی اعتماد نمود.^{۳۲}

مفسر برای تبیین مفاد استعمالی و مراد واقعی آیات، باید امور قطعی، اطمینان بخش و از نظر عقلا، قابل اعتماد باشد؛ زیرا در صورتی که آن شواهد، ظنی و محتمل باشند؛ نمی‌توان بر اساس آن، مفاد آیات را کشف کرد و به خدا نسبت داد.^{۳۳}

۳-۳-۱. جایگاه مبنی بودن علم و علمی در روایات

این قاعده بدون شک مورد توجه اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته است: *عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن محمد بن سنان عن زيد الشحام قال: دخل قتادة بن دعامة على أبي جعفر (عليه السلام) فقال: يا قتادة أنت فقيه أهل البصرة قال: هكذا يزعمون فقال أبو جعفر (عليه السلام): بلغني أنك تفسر القرآن فقال له قتادة: نعم فقال له أبو جعفر (عليه السلام) بعلم تفسره أم بجهل قال: لا بعلم فقال له أبو جعفر (عليه السلام): فإن كنت تفسره بعلم فأنت أنت وأنا أسألك قال قتادة: سل فقال أبو جعفر (عليه السلام): ويحك يا قتادة إن كنت إنما فسرت القرآن من تلقاء نفسك فقد هلكت وأهلكت وإن كنت قد أخذته من الرجال فقد هلكت وأهلكت.* (کلینی ۱۵/۱۰۴) قتاده بن دعامة نزد امام باقر علیه السلام آمد. امام فرمود: ای قتاده آیا تو فقیه اهل بصره‌ای؟ گفت: چنین می‌پندارند. امام باقر علیه السلام فرمود: به من خبر رسیده که قرآن را تفسیر می‌کنی. قتاده

عرض کرد: آری. امام باقر فرمود: با علم تفسیر می‌کنی یا از روی جهل؟ قتاده عرض کرد بر اساس علم. امام باقر فرمود: اگر آن را با علم تفسیر می‌کنی؛ پس تو، تو هستی و از تو می‌پرسم. قتاده گفت: بپرس. امام معنای یکی از آیات را از او پرسید و او پاسخ اشتباهی داد. امام او را متوجه اشتباهش کرد. سپس فرمود: وای بر تو ای قتاده اگر قرآن را از پیش خود [و با رأی و استحسان خودت] تفسیر می‌کنی که حقیقتاً هم خود هلاک شده‌ای و هم دیگران را به هلاکت انداخته‌ای و اگر آن معانی را که برای قرآن بیان می‌کنی؛ از دیگران گرفته باشی؛ باز هم هلاک شده‌ای و دیگران را به هلاکت افکنده‌ای ... وای بر تو ای قتاده قرآن را تنها کسی می‌فهمد که مخاطب واقعی آن است. این روایت دلالت دارد که تفسیر درست باید از روی علم باشد و تفسیری که چنین نباشد؛ موجب هلاکت است و همچنین مثال‌های نزدیک به این مطلب مانند:

عدة من اصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن الحسن بن علی الوشاء عن أبان الأحمر عن زیاد بن ابی رجاء عن ابی جعفر علیه السلام قال ما علمتم فقولوا و ما لم تعلموا فقولوا الله اعلم. إن الرجل لینترع الآیة من القرآن یخر فیها أبعد ما بین السماء والأرض. امام باقر علیه السلام فرمود: هر چه می‌دانید بگویید و هر چه را نمی‌دانید؛ (در جواب) بگویید «خدا داناتر است»، به راستی مردی آیه - ای از قرآن بیرون می‌کشد تا دلیل گفته ناحق خود سازد و بی جا تفسیر و تأویل کند، بدین وسیله به مسافتی دورتر از فاصله میان آسمان و زمین پرت شود.^{۳۴}

وهب بن وهب قرشی می‌گوید: امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام و آن از پدرش امام سجاد علیه السلام روایت کرد که اهل بصره در نامه‌ای که به امام حسین علیه السلام نوشتند: معنای «صمد» را سؤال کردند. وی در جواب آنان نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم؛ اما بعد: فلا تخوضوا فی القرآن و لا تجادلوا فیهِ و لا تتکلموا فیهِ بغیر علم، فقد سمعت جدی صلی الله علیه وآله یقول: من قال فی القرآن بغیر علم فلیتوباً مقعده من النار. امام حسین بعد از گفتن بسمله فرمود: در قرآن به باطل و یاوه فروزید و در آن جدال نکنید و در مورد آن بدون آگاهی سخن نگوید که من خود از جدّم رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که

می فرمود: هر کسی در قرآن بدون آگاهی سخن گوید؛ باید نشمینگاه خود را از آتش فراهم سازد.^{۳۵}

۳-۴. در نظر گرفتن قرائن کلام

در کتب لغت برای واژه قرینه، معانی متعددی ذکر شده است. مانند: علامت، نشانه و نظیر آنچه که دلیل باشد برای فهم مطلبی یا پیدا کردن مجهولی یا رسیدن به مقصودی، مناسبت ظاهری میان دو چیز. مناسبت معنوی میان دو امر، امری که دلالت کند بر چیزی بدون آن که در آن چیز استعمال گردد.^{۳۶} در اینجا مقصود از قرائن، اموری است که به نحوی ارتباط لفظی یا معنوی با کلام داشته و در فهم مفاد کلام و درک مراد گوینده، مؤثر باشد.

مفسر در صورتی می تواند از میان معانی متعدد برای آیات و تفاسیر، به واقع نزدیکتر را برگزیند و به کشف مراد الهی از آیات نزدیک شود که به همه قرائن درباره قرآن کریم توجه کند. عدم توجه به یک یا چند قرینه در تفسیر آیات، انسان را از رسیدن به معنای قرآن کریم باز می دارد.^{۳۷}

برای فهم مقصود گوینده روش عقلایی در همه فرهنگها در نظر گرفتن قرائن کلام است؛ ولی آگاهی از انواع قرائن مختلف و نقش هر یک در فهم مقصود در مفاد آیات از اهمیت ویژه ای برخوردار است. چرا که با توجه به فصاحت و بلاغت قرآن کریم، موارد استفاده از انواع مختلف قرائن، در آن فراوان یافت می شود و می توان گفت قرآن سرشار از قرائن است که به تبع آن غفلت از آنها، برداشت مفسر را از آیات، ناقص یا حتی به کلی بی اعتبار خواهد ساخت.

۳-۴-۱. سبب نزول

۳-۴-۱-۱. مفهوم سبب نزول

سبب دارای معانی ذیل است: رسن یا ریسمان و هر چه بدان به دیگری پیوسته شود، پیوند، خویشاوندی، حیات، ناحیه و راه، باعث و موجب، دستاویز، ابزار، آلت و وسیله و امثال آنها.^{۳۸}

بسیاری از آیات یا سور قرآن، ناظر به حوادثی بوده است که در طول مدت بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به وقوع می پیوست و یا سوالی از آن حضرت می شد در حقیقت، زمینه‌هایی به وجود می آمد تا آیه یا آیات، بلکه سوره‌ای نازل گردد. این شرایط و زمینه‌ها را سبب نزول گویند.^{۳۹}

۳-۴-۱-۲. اهمیت شناخت سبب نزول و تأثیر آن در تفسیر

در اهمیت و تأثیر این مسأله باید گفت: قرآن، تدریجی و در مناسبت‌های مختلف نازل شده است که بر حسب اقتضاء، اگر حادثه‌ای پیش می آمد یا مسلمانان دچار مشکل می شدند، یک یا چند آیه و یا احیاناً یک سوره برای رفع مشکل نازل می گردید. پر واضح است که آیات نازل شده در هر مناسبتی، به همان حادثه و مناسبت نظر دارد. پس اگر ابهامی یا اشکالی در لفظ یا معنی آیه پدید آید باید به سبب نزول آن رجوع کرد تا کاملاً روشن شود و گرنه بدون مراجعه به شأن نزول، احیاناً آیه در ابهام می ماند. پس شأن نزول می تواند قرینه‌ای باشد تا دلالت آیه را تکمیل کند و بدون آن، دلالت آیه ناقص می ماند.^{۴۰}

۳-۴-۱-۳. جایگاه سبب نزول نزد معصومین

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۱۵۸) بی گمان دوکوه صفا و مروه از نشانه‌های خدا هستند. پس هر که حج بیت یا عمره را بجای بیاورد، براو گناهی نخواهد بود که آن دوکوه را بارها طواف کند و هر که به دلخواه کار نیکی انجام دهد، بی گمان خداوند سپاسگزار و آگاه است. از ظاهر آیه نمی توان وجوب سعی میان صفا و مروه را استفاده کرد. لذا عده‌ای با تمسک به این آیه گفته‌اند، سعی واجب نیست. این برداشت برای کسی پدید می آید که از سبب و انگیزه نزول آیه آگاهی ندارد. علت اینکه مسلمین و یا پاره‌ای از صحابه از سعی میان صفا و مروه احساس دشواری و از آن خودداری می کردند آن بود که بر روی کوه صفا بتی را نصب کرده بودند که اساف

نام داشت و بر روی کوه مروه بتی دیگر نهاده بودند که به نائله موسوم بود. هنگام طواف و سعی میان این دو کوه، این دو بت را مسح کرده و بر آن دست می‌کشیدند. مسلمین به خاطر وجود این دو بت بر روی کوه صفا و مروه، از سعی میان آن دو احساس گناه می‌نمودند.^{۴۱} از امام صادق علیه السلام در ارتباط با سبب نزول این آیه چنین نقل شده است:

ان المسلمین كانوا یظنون ان السعی بین الصفا والمروه شیء صنعہ المشرکون فانزل الله ﴿انَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَلْيَنْتَبِهِ لِلَّهِ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾^{۴۲} امام صادق علیه السلام فرمود: مسلمین در آغاز تصور می‌کردند که سعی میان صفا و مروه، ساخته و پرداخته افکار جاهلی و از جمله مناسکی است که مردمان جاهلی آن را وضع کردند، لذا برای دفع این توهم، آیه مذکور نازل گردید که این کار بلامانع بوده و از شعائر الهی محسوب می‌گردد.^{۴۳}

﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾ (مائده: ۹۳) بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند در آنچه خورده‌اند، گناهی نیست؛ در صورتی که تقوا پیشه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته انجام دهند... در این آیه آشکار نیست که نوشیدن شراب در چه شرایطی برای مؤمنان دارای عمل صالح، اشکالی ندارد و گناه به شمار نمی‌آید؟ این آیه در پاسخ کسانی نازل شد که پس از نزول آیه تحریم شراب و قمار گفتند: تکلیف مسلمانان که پیش از این، شراب نوشیده‌اند و از مال به دست آمده از قمار استفاده کرده‌اند و بدون ترک این دو کار از دنیا رفته‌اند؛ چه می‌شود؟^{۴۴} با توجه به این سبب نزول، مصداق ما طعموا به خوبی روشن می‌شود که مقصود، نوشیدن شراب و استفاده از مال به دست آمده، از راه قمار، پیش از تحریم شراب و قمار است.

۳-۴-۲. ویژگیهای گوینده کلام

یکی دیگر از اموری که در محاورات عرفی قرینه پیوسته به شمار می‌آید و عقلا در محاورات خود به آن ترتیب اثر می‌دهند؛ ویژگیهای گوینده سخن است. یعنی گوینده در مقام سخن با افرادی که

از خصوصیات و صفات وی با اطلاع هستند، به الفاظ و عباراتی که با توجه به صفات و خصوصیات وی مقصود او را افاده می‌کند؛ اکتفا می‌نماید و مخاطبان نیز معنایی که سخن گوینده با توجه به خصوصیاتش دلالت بر آن دارد را مقصود گوینده آن می‌دانند. از آنجا که قرآن کریم در افاده معنای ظاهری خود به زبان مردم و روش محاورات عرفی و بر مبنای اصول عقلایی محاوره، سخن گفته است، تفسیر قرآن کریم و فهم مدلول ظاهری آیات، نیز باید با توجه به صفات باری تعالی، انجام گیرد و معنای ظاهر الفاظ و عبارات، با توجه به این که گوینده آن خدای دانا به همه چیز و منزه از خلاف گویی و تزویر است به دست آید. تاثیر توجه به این اصل در تفسیر و فهم ظاهر آیات موارد فراوانی دارد.^{۴۵} در روایت آمده است:

علی بن ابراهیم عن عبدالله بن المغیره عن سماعة بن مهران قال قال: ابو عبدالله علیه السلام إن العزیز الجبار أنزل علیکم کتابه وهو الصادق البارفیه خبرکم و خبر من قبلکم و خبر من بعدکم و خبر السماء و الارض و لو أتاکم من یخبرکم عن ذلك لتعجبتم.^{۴۶} امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی که عزیز جبار، کتاب خود را بر شما فرو فرستاده است و او است که راست گر و نیک خواه است. در کتاب او گزارش شما است و گزارش هر که پیش از شما و گزارش هر که پس از شما است و گزارش آسمانها و زمین و اگر بیاید نزد شما کسی که شما را از آن گزارش دهد؛ هر آینه به شگفت آییند.

حضرت در این روایت به صفت صادق و راستگوئی خداوند اشاره می‌نمایند که لازمه آن، مبراء بودن ساحت ربوبی از هر گونه نقص و تزویر است. پس مفسر نباید این قرینه را نادیده بگیرد و آنچه در شأن خدای تعالی نیست به او انتساب دهد. در روایت دیگری حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند:

لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه ولكنهم لا یبصرون تجلی الرب تعالی لاهل الجنه و لرسوله فتجلی لخلقه من غیر ان یکون یری ... الی ان قال الحمد لله المتجلی لخلقه بخلقه الظاهر لقلوبهم بحجته وقال امیر المومنین علیه السلام: فتجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر ان یکونوا رأوه.^{۴۷} به

راستی که خداوند برای بندگانش در سخن خویش (قرآن) جلوه گر شده است؛ ولی آنان او را نمی‌بینند. پروردگار برای بهشتیان و پیامبر خویش جلوه گر شد. پس برای خلق خویش جلوه گر می‌شود بدون آن که برای آنان رویت شود... تا اینکه فرمود سپاس خداوندی را که برای مخلوق خویش به وسیله خلق خویش تجلی یافت. به وسیله حجت خویش در قلب آنها ظاهر و نمایان است. حضرت امیر علیه السلام فرمودند: خداوند برای آنان در کتاب خویش جلوه گر شد. بدون اینکه آنان او را رویت کنند.

۱۶۱

حسنا

۳-۵. احتراز از ذکر مفهوم باطنی آیات

از آنجاکه آدمی در کالبد جسم خود محبوس بوده و کمتر متوجه معنویات می‌شود؛ و در فهم قضایای منطقی از حواس ظاهری خویش بهره می‌گیرد و راهی به باطن کائنات ندارد؛ مگر آن که چشم بصیرت وی بینا گردد که آن ملزم به رهبری پیر و مرشدی دانا است. در نتیجه مفسر باید کتاب الهی را درخور فهم خوانندگان تفسیر نماید و از تاویلهای نا بجا خودداری کند و اذهان مخاطبین را به اموری که قابل فهم و درک آنها نیست؛ مشغول ننماید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: مافی القرآن آیه إلا و لها ظهر و بطن؛ هیچ آیه ای در قرآن نیست؛ جز آنکه ظهری و بطنی دارد.^{۴۸} علامه طباطبایی می‌فرماید: انسان در زندگی با ماده، سروکار دارد و حواس درونی و بیرونی‌اش مشغول و دمساز با ماده است. حتی در تصور امور معنوی از راه تمثیل به مادیات وارد می‌شود. همچنین، فهم‌ها در ادراک معنویات، مختلف و متفاوتند؛ با اینکه در اصل استعداد انسانها برای ادراک امور معنوی تردید نیست و نیز معلومات و ادراکات مراتب عالی را نمی‌توان بر توانهای ضعیف و مأنوس بر ماده تحمیل کرد. پس ناگزیر اسرار ماوراء طبیعت و ماده را به پای بنیان طبیعت، در پس پرده باید گفت.^{۴۹}

انسان از دست یازی به اسرار ماوراء الطبیعه، ناتوان است و نیز قرآن دارای یک ظهر و یک بطن است. قرآن کریم از یک سو کتاب هدایت انسانهاست و به زبان آنان سخن گفته و از سوی دیگر

بیان کننده همه معارفی است که در سعادت انسان مؤثر است. چون بیان همه این معارف در قالب الفاظ محدود قرآن میسر نیست؛ بخشی مهمی از آنها در قالب معانی باطنی بیان شده است.^{۵۰} پس شایسته است که مفسر در اموری که راز و رمزی خارج از قواعد ادبی و اصول عقلانی است و مربوط به عالم ماده نیست؛ تنها به کسانی که از آن راز و رمز مطلع و آگاه هستند، مراجعه نموده و از ذکر بطون برای آیات اجتناب ورزد.

شعیب بن انس در روایت مرسل از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت به ابوحنیفه فرمودند تو فقیه اهل عراقی؟ گفت: آری. فرمود. با چه مدرکی و بر چه اساسی فتوا می‌دهی؟ گفت: بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش. حضرت فرمود: ای ابوحنیفه آیا کتاب خدا را آن چنان که شایسته است، می‌شناسی و ناسخ آن را از منسوخش تشخیص می‌دهی؟ گفت: آری. حضرت فرمود: ای ابوحنیفه وای بر تو که دانش مهمی را ادعا نمودی که خداوند، آن را جز نزد صاحبان اصلی کتاب، همان کسانی که متخصصان قرآنند؛ قرار نداده است. وای بر تو علم قرآن، تنها نزد افراد مخصوص از ذریه پیامبرند و خداوند تو را حتی وارث یک حرف از آن، قرار نداده است.^{۵۱} مقصود این است که فهم حقیقت قرآن و بی بردن به عمق معانی و فراگیری کامل ظاهر و باطن و ناسخ و منسوخ آن، مخصوص کسانی است که طرف خطاب قرآن تنها آنها هستند. معصومین قادرند به فهم و شناخت واقعی و کامل قرآن و تأویلات (بطون) آن برسند.^{۵۲}

محمد بن الحسین عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل عن جابر عن أبي جعفر أنه قال: ما يستطيع أحد أن يدعي أنه جمع القرآن كله ظاهره و باطنه غير الأوصياء.^{۵۳} احدی نمی‌تواند؛ ادعا کند که قرآن را به تمام اعم از ظاهر و باطن آن جمع نمود؛ غیر از اوصیای الهی.

علی بن الحکم عن محمد بن الفضیل عن بشر الوابشی عن جابر بن یزید الجعنی قال سألت ابا جعفر عن شیء من التفسیر فأجابنی ثم سألته عنه ثانیة فأجابنی بجواب آخر فقلت جعلت فداک کنت أجبتنی فی هذه المسأله بجواب غیر هذا قبل الیوم. فقال یا جابر إن للقرآن بطناً و للبطن بطن و له ظهر و للظهر ظهر یا جابر لیس شیء ابعده من عقول الرجال من تفسیر القرآن إن الآیة یکون اولها

فی شی و آخرها فی شیء و هر کلام متصل، متصرف علی وجوه.^{۵۴} جابر بن یزید می‌گوید: از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه‌ای سؤال کردم و آن حضرت پاسخی داد. سپس بار دوم همان مورد را سؤال کردم. پاسخ دیگری داد. گفتم: فدایت شوم در این مسأله پاسخی به من دادید که مغایر با جواب روز قبل بود، پس حضرت فرمود: ای جابر همانا برای قرآن بطنی است و برای بطن قرآن نیز بطنی دیگر است و ظاهری است و برای ظاهر آن ظاهری دیگر است. ای جابر از عقل مردم چیزی دورتر از تفسیر قرآن نیست؛ زیرا آغاز یک آیه درباره چیزی و پایان آن در مورد چیزی دیگری است. در حالی که کلامی به هم پیوسته و چند وجهی است. (وبر چند مطلب متفاوت دلالت دارد).

قرآن کریم در عین این که کتاب هدایت برای انسان بوده و با انسانها با زبان خود آنان سخن گفته است؛ ولی از سوی دیگر بیانگر همه معارفی است که در سعادت انسان مؤثر است. از آنجا که بیان همه معارف و شرایطی که برای سعادت بشر ضرورت دارد؛ در قالب الفاظ محدود قرآن میسر نیست؛ بخش مهمی از این معارف در قالب معانی باطنی بیان شده است و این معانی باطنی چون براساس قواعد عقلانی محاوره قابل دستیابی همگان نیست؛ تنها راه دستیابی به آن بهره گرفتن از بیانات معصوم علیهم السلام است. این معانی هرچند مقصود خداوند متعال بوده و با مفاد ظاهری آیات نیز تناسب دارند؛ ولی از ظاهر عبارات قرآن قابل استنباط نیستند و به همین دلیل آنها را معانی باطنی قرآن می‌نامند. وجود باطن و معانی باطنی برای قرآن از نظر ثبوتی امری است ممکن؛ اما نکته مورد نظر در این اصل آن است که مفسر نباید بر اساس آرای بشری و استحسانات ذوقی، مطالبی را به عنوان باطنی آیات بیان نماید.

۳-۶. اجتناب از تفسیر به رأی

رأی به معنای اعتقاد شخصی به یکی از دو معنای مخالف هم که این اعتقاد بر اساس گمان و تخمین باشد و نیز به معنای نظر دادن انسان در امری نیز آمده است. افزون بر آن بر سخنی که ناشی از هوای نفس و استحسان باشد نیز به کار می‌رود. حرف (باء) که در روایات بر سر کلمه رأی آمده

است یا به معنای سببیت است و یا به معنای استعانت است. بنابراین احتمال اول مفاد آن چنین می‌شود: هرگاه انگیزه و سبب تفسیر قرآن، رأی و نظر شخصی مفسر باشد و دیدگاه او منجر به چنین تفسیری شود؛ اما مطابق احتمال دوم تفسیر به رأی معنای وسیعتری دارد که هرگونه تفسیری را که به معونت و استمداد از رأی صورت گیرد، شامل می‌شود؛ چه این تفسیر به علت داشتن رأی و نظریه ای (عقیده شخصی) باشد و چه از انگیزه‌ها و علل دیگر سرچشمه گرفته باشد.^{۵۵}

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم قال ابي عن الريان بن الصلت عن علي بن موسى الرضا عن ابيه عن آبائه عن امير المؤمنين قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله قال الله عزوجل: ما آمن بي من فسر برأيه كلامي، و ما عرفني من شبهني بخلقى، و ما على دينى من استعمل القياس فى دينى.^{۵۶} رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: خداوند عزوجل می‌فرماید: ایمان به من ندارد؛ آن کس که کلام مرا تفسیر به رأی کند و آن که مرا شبیه به خلقم بداند؛ مرا نشناخته است و برآئین و دین من نیست آن که قیاس را در دین من به کار گیرد. عن ابي عبدالله عليه السلام قال: من فسر برأيه آية من كتاب الله فقد كفر.^{۵۷} هر که آیه‌ای از کتاب خدا را به رأی خود تفسیر نماید، به راستی کافر شده است.

نتیجه

قواعد تفسیر مجموعه ضوابط کلی را در بر می‌گیرد که مفسر هنگام تفسیر به رعایت آنها نیازمند است. توجه به مفاهیم قرائن، در نظر گرفتن قواعد ادبیات عرب، مبنا قرار دادن علم و علمی، در نظر گرفتن انواع دلالتها، احتراز از ذکر بطون و خودداری از تفسیر به رأی از قواعدی هستند که در تفسیر به کار گرفته می‌شوند. مفسر باید علاوه بر قواعد تفسیر، بر منابع و علوم مورد نیاز در تفسیر نیز مسلط باشد و سینه خویش را از سرچشمه علوم اهل بیت علیهم السلام سیراب نماید.

پی نوشت‌ها:

۱. معرفت، محمد هادی، تاریخ قرآن، ج ۱ ص ۱۶.
۲. مؤدب، رضا، مبانی تفسیر قرآن، ص ۲۹.
۳. معرفت، محمد هادی، تاریخ قرآن، ج ۱ ص ۱۶.
۴. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۰.
۵. بندرریگی، محمد، المنجد عربی بفارسی، ج ۲، ۱۴۸۱.
۶. شاکر، محمد کاظم، مبانی و روشهای تفسیری، ص ۴۳.
۷. بندرریگی، محمد، المنجد عربی بفارسی، ج ۱، ص ۲۵۸.
۸. همان.
۹. مدیرشانه چی، کاظم، درایه الحدیث، ص ۲۰.
۱۰. صبحی صالح، مصطلح الحدیث، ص ۹۱.
۱۱. بابائی، علی اکبر، روش شناسی تفسیر قرآن، ص ۶۳.
۱۲. سیوطی، جلال الدین، الاتقان، ج ۲، ص ۵۷۰.
۱۳. شرتونی، رشید، مبادئ العربیه، ج ۴، ص ۱۱.
۱۴. سیوطی، جلال الدین، الاتقان، ج ۲، ص ۷۵۰.
۱۵. عیاشی، محمدابن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۹۹؛ حویزی، عروسی، عبدالعلی ابن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۰۵۹.
۱۶. کلینی، ابی جعفر محمد ابن یعقوب، الکافی، ج ۶، ص ۴۳۰.
۱۷. شرتونی، رشید، مبادئ العربیه، ج ۴، ص ۱۵.
۱۸. سیوطی، جلال الدین، الاتقان، ج ۲، ص ۵۷۰.
۱۹. هاشمی، احمد، ترجمه و شرح جواهر البلاغه، ج ۱، ص ۸۰.
۲۰. سیوطی، جلال الدین، الاتقان، ج ۲، ص ۵۷۱.
۲۱. همان.
۲۲. حویزی، عروسی، عبدالعلی ابن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۱۷.
۲۳. معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، ص ۹۵.
۲۴. حر عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۲۵. معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، ص ۹۶.
۲۶. حویزی، عروسی، عبدالعلی ابن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۸۰.
۲۷. معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، ص ۹۵ و ۹۶.
۲۸. خوانساری، محمد، مختصر منطق صوری، ص ۳۴.
۲۹. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱/۸۲۵۹؛ حویزی، عروسی، عبدالعلی ابن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج ۹، ص ۱۴.
۳۰. رجبی، محمود، روش تفسیر قرآن ص ۱۹۴؛ به نقل از البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۰.
۳۱. رجبی، محمود، روش تفسیر قرآن، ص ۳۰.
۳۲. خوئی، ابوالقاسم، البیان، ص ۵۴۷.
۳۳. بابائی، علی اکبر، روش شناسی تفسیر قرآن، ص ۲۱۶.
۳۴. کلینی، ابی جعفر محمد ابن یعقوب، الکافی، ج ۶، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.
۳۵. حر عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.
۳۶. بابائی، علی اکبر، روش شناسی تفسیر قرآن، ص ۱۰۹.
۳۷. تابان، جعفر، قواعد مورد نیاز مفسر، مجله مریبان، ص ۶۲/۲۳.
۳۸. ابن المنظور، محمدابن مکرّم، لسان العرب، ج ۶، ص ۱۳۹؛ رازی، محمد ابن ابی بکر، مختار الصحاح، ص ۱۲۵.
۳۹. جوان آراسته، حسین، درسنامه علوم قرآنی، ص ۸۷.
۴۰. معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، ص ۶۳.
۴۱. طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۲۹.
۴۲. کلینی، ابی جعفر محمد ابن یعقوب، الکافی، ج ۴، ص ۴۴۵.
۴۳. حجتی، محمد باقر، اسباب النزول، ص ۹۳.
۴۴. طبرسی فضل ابن حسن، مجمع البیان فی التفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۱۵؛ واحدی، علی ابن احمد، اسباب النزول، ص ۱۱۹.
۴۵. بابائی، علی اکبر، روش شناسی تفسیر قرآن، ص ۱۶۵.
۴۶. کلینی، ابی جعفر محمد ابن یعقوب، الکافی، ج ۶، ص ۳۸۸.
۴۷. نمازی، علی، مستدرک سفینه البحار، ج ۴، ص ۲۹۶؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ۱۹۷/۱۱۲؛ طهرانی، حسینی، معرفه الامام، ج ۵، ص ۲۱۲.

۴۸. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۹.

۴۹. طباطبائی، محمد حسین، قرآن در اسلام، ص ۳۶.

۵۰. نجارزادگان، فتح الله، رهیافتی به مکاتب تفسیری، ص ۲۱۹.

۵۱. خوئی، ابوالقاسم، البیان، ص ۳۵۷.

۵۲. همان.

۵۳. کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۲۸.

۵۴. حر عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه ج ۱۸، ص ۱۴۲؛ طهرانی، حسینی، معرفه الامام، ج ۱، ص ۱۹.

۵۵. علوی مهر، حسین، روشها و گرایشهای تفسیری، ص ۱۸۰-۱۸۱.

۵۶. صدوق، امالی، ترجمه آیت الله کمره ای، ص ۶۲.

۵۷. علوی مهر، حسین، روشها و گرایشهای تفسیری، ص ۱۷۸.

منابع:

قرآن مجید.

۱. آلوسی، محمودشکری، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۳۸۴، محقق: علی عبد الباری، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ هـ.
۲. ابن الجوزی، جمال الدین أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد الجوزی (المتوفی: ۵۹۷هـ)، زاد المسیر، المحقق: المهدي، عبد الرزاق، الناشر: دار الكتاب العربي - بیروت، الطبعة: الأولى - ۱۴۲۲ هـ.
۳. بابائی، علی اکبر، روش شناسی تفسیر قرآن، ص ۶۳ و ۲۱۶ و ۱۶۵، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه تهران، ۱۳۸۸.
۴. تابان، جعفر، قواعد مورد نیاز مفسر، مجله مریبان، ص ۶۲/۲۳، ش ۲۳، ۱۳۸۶.
۵. جوان آراسته، حسین، درسنامه علوم قرآنی، ص ۸۷، انتشارات بوستان کتاب قم، ۱۳۸۴.
۶. حجتی، محمد باقر، اسباب النزول، ص ۹۳، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلام، ۱۳۸۷.
۷. خوئی، ابوالقاسم، البیان، ص ۵۴۷ و ۳۵۷، ترجمه جعفر حسینی، انتشارات دارالتقلین، ۱۳۸۳.
۸. خوانساری، محمد، مختصر منطق صوری، ص ۳۴، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۴.
۹. _____، مقدمه معجم رجال الحدیث، ترجمه عبدالله فقهی زاده، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۹۱.

۱۰. رجبی، محمود، روش تفسیر قرآن، ص ۱۹۴ و ۳۰، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳.
۱۱. رازی، محمد ابن ابی بکر، مختار الصحاح، ص ۱۲۵، دارالفکر، بیروت، ۱۴۳۰ هـ.
۱۲. سیوطی، جلال الدین، الاتقان، ج ۲ ص ۷۵۰ و ص ۵۷۰ و ص ۵۷۱، مترجم مهدی حائری قزوینی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۹۱.
۱۳. شاکر، محمد کاظم، مبانی و روشهای تفسیری، ص ۴۳، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۲.
۱۴. شرتونی، رشید، مبادئ العربیه، ج ۴ ص ۱۱ و ص ۱۵، انتشارات اساطیر تهران، ۱۳۷۲ ش.
۱۵. صبحی صالح، مصطلح الحدیث، ص ۹۱، مترجم: فشارکی، محمد علی، انتشارات اسوه، ۱۳۸۸.
۱۶. صدوق، امالی، ص ۶۲، ترجمه آیت الله کمره‌ای، انتشارات کتابخانه اسلامی محمد کتایچی، ۱۳۶۲.
۱۷. طباطبائی، محمد حسین، قرآن در اسلام، ص ۳۶، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۳.
۱۸. _____، المیزان، ج ۱، ص ۱۲۹، ۸۲۵۹ و ۴۰، کانون انتشارات محمدی، ۱۳۶۲.
۱۹. طهرانی، حسینی، معرفه الامام ج ۱، ص ۱۹، ج ۵، ص ۲۱۲، سی دی: المکتبه الشامله، ۱۳۵۸.
۲۰. علوی مهر، حسین، روشها و گرایشهای تفسیری، ص ۱۷۸، ۱۸۰-۱۸۱، انتشارات اسوه، ۱۳۸۹.
۲۱. عیاشی، محمد ابن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۹۹، موسسه اعلمی، ۱۴۱۱ هـ.
۲۲. فیض الکاظمی، ملامحسن، التفسیر الأصفی، ج ۱، ص ۸۷، حقه مرکز الابحاث والدراسات الاسلامیه ۱۳۷۶.
۲۳. قرطبی، محمد ابن احمد الانصاری، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۵۸۶، دارالفکر، ۱۴۲۲.
۲۴. کلینی، ابی جعفر محمد ابن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۲۸ و ج ۴، ص ۴۴۵ و ج ۶، ص ۳۸۸ و ص ۱۲۰ و ۱۲۱ و ص ۴۳۰، ترجمه آیت الله کمره‌ای، انتشارات اسوه، ۱۳۷۰.
۲۵. مؤدب، رضا، مبانی تفسیر قرآن، ص ۲۹، انتشارات دانشگاه قم، ۱۳۸۸.
۲۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۱۲، ص ۱۹۷، بیروت، الوفاء، ۱۴۰۴.
۲۷. مدیرشانه چی، کاظم، درایه الحدیث، ص ۲۰، دفتر نشر اسلامی، ۱۳۹۰.
۲۸. _____، علم الحدیث، دفتر نشر اسلامی، ۱۳۹۰.
۲۹. معرفت، محمد هادی، تاریخ قرآن، ج ۱، ص ۱۶، انتشارات مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۸.

۳۰. _____، تفسیر و مفسرون، ج ۱، ص ۱۶، انتشارات تمهید، ۱۳۹۱.
۳۱. _____، علوم قرآنی، ص ۶۳، انتشارات تمهید، ۱۳۹۱.
۳۲. نجارزادگان، فتح الله، رهیافتی به مکاتب تفسیری، ص ۲۱۹، انتشارات دانشکده اصول دین، ۱۳۸۷.
۳۳. نمازی، علی، مستدرک سفینه البحار، ج ۴، ص ۲۹۶، (سی دی: المکتبه الشامله)، بی تا.
۳۴. هاشمی، احمد، جواهر البلاغه، ج ۱، ص ۸۰، ترجمه حسن عرفان، انتشارات نشر بلاغت، ۱۳۸۷.